نقدی بر کتاب «در دیار صوفیان»

رضانژاد (نوشین(

قدر مجموعهء گل مرغ سحر داند و بس‏ که نه هر کو ورقی خواند،معانی دانست

حسین بن منصور را در اسماء الهی سخنی در نهایت پختگی و موحدانه است بدین‏ عبارت:(اسماء الله تعالی،من حیث الادراک اسم،و من حیث الحق حقیقه)یعنی‏ نامهای خداوند تعالی از حیث ادراک در مقام معرفت او،اسم و از حیث حق،همان حقیقت‏ خداوندی است،البته فهم کامل این عبارت بستگی دارد بدانستن مفاهیم احدیث مطلقه‏ و حضرت واحدیت،که شاید در موارد دیگر از نقد کتاب آورده شود.

حلاج در دفاع از حضرت موسی ع بمشاهده ذات الهی می‏گوید:(چون حضرت‏ موسی در جمیع معانی انفراد در حق داشت و حق نیز انفراد باو،و در هر منظوری حق‏ مواجه و برابر او بود بوجه کشف ظاهر نه در غیب و باطن،پس بهمین دلیل او بمسأله‏ رویت حق برانگیخته شد)و بقول عرفی:

لن ترانی نشود،تا ادب آموز کلیم‏ ما چه دانیم که،حرمانی و دیداری هست

حکیم محقق،خواجه نصیر الدین طوسی در فصل پنجم کتاب‏"اوصاف الاشراف‏" بیت زیر را از حسین بن منصور حلاج نقل کرده است‏1:و دانشمند محترم مصطفی‏ (1)دیوان الحلاج:مطبعة المعارف بغداد.

میان عاشق و معشوق،هیچ حائل نیست‏ تو خود حجاب خودی،"حافظ"از میان برخیز شیبی در زیر عنوان:(رفع الانیه دون الاثنینیه)در صفحه 75 دیوان حلاج آنرا با چهار بیت دیگر آورده است:

بینی و بینک،انی،یناز عنی‏ فارفع،بلطفک انی من البین

یعنی:میان من تو،انیت من منازع من است،پس بلطف خود آنرا از میان‏ بردار1.در این بیت حلاج،-سردار سربه‏داران-ضمایر متصل بینی و بینک،و فصل‏ امر انشائی که بمعنی دعا و خضوع و انکسار است-کلمه فارفع-و نیز ضمیر متصل در کلمه‏ "بلطفک‏"و یاء متکلم وحده در"انی‏"دلائل لفظی و صریحی است بر اینکه حلاج مقام‏ الوهیت را از مرتبه ذلیل مخلوقیت بنحو آشکارا جدا و متمایز میداند و کسانی که به مفهوم‏ عبارت‏"انا الحق‏"او توجه نداشته گوینده‏اش را بکفر و الحاد منسوب کرده‏اند،بمفهوم‏ و مفاد اشعار و عبارات این عارف حقائق الهیه که بطورقطع وحدت وجودی است،بررسی‏ نکرده‏اند.

برای توجیه معقول و درست عباراتی از قبیل‏"انا الحق‏"و"لیس فی جبتی سوی‏ الله‏"که نخستین از دهان حلاج و دومین از گلوی بایزید بسطامی برخاست،ذکر مقدمه‏ای‏ ضرورت دارد وگرنه فهم این عبارات سخت متعذر است.

کلیه موجودات ممکنه و مخلوقات متعین،از حیث موجودیت دارای دو جنبه می‏باشند، که باصطلاح یکی را جنبه عبدی و خلقی و دیگری را جنبه ربی و حقی،یا بتعبیر دیگر ایندو را جنبه تقید و فانی و اطلاق و باقی نامیده‏اند.بعبارت ساده‏تر،آنچه روی در جهت‏ خلقیت دارد،محدود بحدود و مرسوم برسوم منطقی است و چون جزیی و مقید است، فانی و نابودشونده بوده،مصداق واقعی کریمه:

(کل شیئی هالک الا وجهه)

می‏باشد زیرا چنانکه از این پیش بیان شد.ماهیات ممکنه و اعیان خارجیه منهای رشحات وجودی‏ دارای رطوبت هستی نیست،و در آیه بالا از این ماهیات و موجودات متعین به‏"شیئی‏"، تعبیر فرموده که موصوف بصفت هلاکت،و فانی‏شونده می‏باشد،و آنچه که روی در جهت‏ خالقیت و ربانیت،و اطلاق و حقیقت وجودی دارد،باقی و جاودان و هست حقیقی است، زیرا هستی موجود مقید و متعین،مجازی و آنچه وجود حقیقی است،همان جنبه و وجه الهی‏ است که در آیه مزبوره به لفظ(الا وجهه)مستثنی از صفت هلاک شده است.آیات متعدده‏ دیگر از قرآن کریم این مطلب را به ثبوت و تحقق عقلی میرساند مانند کریمهء:

(ما عندکم‏ ینفد و ما عند الله باق)

-آنچه که در نزد شما مخلوقات است نابود میشود و آنچه در نزد خداوند تعالی است باقی می‏باشد-که با توجه بنص صریح آیه ضمیر جمع‏"کم‏"خطاب به‏ (1)از حافظ شیرازی.

مخلوق بوده،اسناد فعل مضارع(ینفد)باوست.

پس از دریافت مفهوم این مقدمه،باید دانست که سالک و مسیر الی الله،با ریاضات‏ شرعیه و عرفانیه و از طریق مستقیم کشف علمی و شهود معنوی و بمصداق

(اتقوا الله یعلمکم‏ الله)

به تزکیه و صفای باطن پرداخته،پس از عبور از مراتب تعینات و اتصال به نفوس‏ کلیه و سیر در عقول طولیه،بالطبع قطع علاقه کلیه از ما سوی الله میکند،و جنبه خلقی‏ و امکانی او با فنای تدریجی،رو بزوال و اضمحلال رفته،بطور کلی عنوان غیریت و تعینات‏ وی نابود میگردد،و در این مرتبه وجودی،از تمامی ذرات کائنات و اکوان موجودات، ندای تسبیح تهلیل شنیده،مفهوم آیه:

(و ان من شیئی لا تسبیح بحمده)

در نظرش مصداق‏ می‏یابد و پس از ادراک توحید علمی،بمقام توحید عیانی یا شهودی میرسد و در این مرتبه، چون در نظر او غیریت در وجود منتفی است و حجاب کثرات امکانی از برابر دیدگانش برداشته‏ شد،در سراسر هستی،جز حقیقت مطلقه احدیه را نمی‏یابد و چون در مقابل این حقیقت، خودی او نیز فانی و هلاک گردیده،ندای حق را از دهان همه کثرات و موجودات مقیده‏ می‏شنود که بمصداق کریمه:

(فلما اتاها،نودی من شاطی الواد الایمن،فی البقعة المبارکه‏ من الشجره ان یا موسی،انی انا الله رب العالمین)

و چون این ندای حق از محرای درختی‏ تبدیل بصدا شده،بگوش یکی از اولیاء الله-حضرت موسی-میرسد،او میداند که این‏ ندا از جانب پروردگار است نه درخت،و صدا که تبدیل شده ندا می‏باشد و انعکاس یا بازتاب‏ آنست،بوسیله درختی بگوش هوش حضرت موسی میرسد،و جای بسی تعجب است،کسانیکه‏

"اناالحق‏"

حسین بن منصور را می‏شنوند و بتکفیر او می‏پردازند،آیه مرقومه را نمی‏خوانند تا از درخت نکته توحید بشنوند.

این متشرعان کاذب،که هر صدای حقی را با بلاهت حبلی خود،در گلو خفه می‏کنند. نص صریح قرآن را در خصوص آوای درخت به:

(انی انا الله رب العالمین)

را نمی‏توانند انکار کنند،ولی اگر صدایی که از حیث مفهوم پائین‏تر از آیه کریمه بالا است،بعبارت‏

(انا الحق)

از دهان مردی منقطع از ماسوی بنام حلاج برآید،انکار می‏کنند،و حال‏ آنکه درخت کجا و انسان کامل؟،اینستکه عارف شبستر میفرماید:

درآ،در وادی ایمن که ناگاه‏ درختی گویدت،انی انا الله‏ روا باشد انا الحق،از درختی‏ چرا نبود روا،از نیک‏بختی‏ چو کردی خویشتن را پنبه‏کاری‏ تو هم،حلاج‏وار،ایندم برآری

اگر درخت بنص صریح قرآن بتواند مجرای ندای حق قرار گیرد و صدای

(انی انا الله)

برآورد،از حیث قیاس اولویت،بطور یقین یک انسان کامل اولی به گفتن:

(انا الحق)

و

(لیس فی جبتی سوی الله)

می‏باشد و همانگونه که امکان دارد فیض تجلی ذات الوهیت بر درختی در وادی ایمن،آنرا بچنین آوایی برانگیزد،آیا ممکن نیست،انسانی بکمال‏ نسبی معرفت ذات و اسماء و صفات و افعال حق،با نفی غیریت از سراسر هستی و فنای خود در حقیقت معبود،حق را در خویش بنگرد و به انگیزه ندای الهی صدای

انا الحق

برآورد؟

باید از متشرعان دروغین پرسید،مگر شما قرآن نمی‏خوانید و یا آیه

انی انا الله

در قرآن نیست؟،یا معنی آن چیز دیگری غیر از مفهوم لفظی و تفسیر تاریخی آنست،و یا اینکه مردی از اولیاء الله از درختی کمتر است؟.زهی حمق و فری بو جهل خویی.

از طرفی،معنی

انی انا الله،

که صریح در الوهیت است،بسی از حیث مفهوم برتر و باصطلاح متشرعه کفرآمیزتر از

انا الحق و لیس فی جبتی سوی الله

است،زیرا در

اناالحق

مفهوم از جهت عموم نازل از الله است و در

انی انا الله

این مفهوم بخصوص الوهیت می‏گراید ولی‏ از

انا الحق

چنین رایحه‏ای بمشام دل و جان نمیرسد و بتدبیر واضح‏تر لفظ الله را جلاله و اسم‏ اعظم الهی که مستجمع کلیه اسامی صفاتی و افعالی است دانند ولی لفظ حق را میتوان بمعانی‏ بسیاری حمل کرد که فقط یکی از آن معانی،آنهم بترکیب خاص و اضافی مانند ذات حق، حقیقت حق،حقتعالی و غیره میتوان بخصوص الوهیت تعبیر کرد.پس لفظ

انا الحق

بدو دلیل طبق صریح آیه:

انی انا الله رب العالمین،

کفرآمیز نیست.یکی باعتبار تنزل‏ مفهوم لفظ حق نسبت به الله و دیگری باعتبار ناطق آن که در اولی درخت و در دومی‏ انسانی از کاملان اولیاء الله می‏باشد.

اما در مورد کلام پیر بسطام به

(لیس فی جبتی سوی الله)،

باید گفت،هرگاه عارف‏ که با سمع الهی می‏شنود و با زبان الهی سخن می‏گوید،وجبه تعینات و هستی مجازی و فقر ذاتی و امکانی را چاک زده،و خودی در مقام الله نمی‏بیند،بلکه نفی کرات از موجودات‏ امکانی کرده،بمراتب فنای در افعال و صفات و و ذات رسیده است،و از زبان همه مخلوقات‏ -نه تنها درخت-

انی انا الله

می‏شنود،چرا وجود او مترنم به این توحید حقیقی‏ نشود؟،

و انی انا الله و لیس فی جبتی سوی الله

نگوید؟،و بفرموده سعدی:

؟؟؟،می‏ندرم پیرهن از غایت شوق‏ که وجودم همه او گشت و من آن پیرهنم

پس حسین بن منصور حلاج و عارف کامل بسطام،هیچیک حلولی و اتحادی نیستند و از فحوای سخنان آنان صرف توحید تحقیقی ذاتی و وحدت وجود مطلب،بسمع دل و مغز شنونده میرسد و اینجاست که باید در مقام دفاع از این کاملان توحید و سالکان راه رفته‏ به بزرگی و تبجیل یاد کرد و آنها را زندگان واقعی و باقیان به بقای حق مطلق دانست. و کسانی چون آقای دشتی عقیده خود را دربارهء آنان تصحیح کرده،از اتهام این معارف‏ و مفاخر عرفانی بکفر و الحاد که مستلزم حلول و اتحاد است بپزهیزند،باضافه،وقتیکه‏ عارف به مرتبه‏"لسان الحق‏"رسید متحقق به مظهریت اسم‏"المتکلم‏"میشود و زبانش از حق و بحق تکلم میکند و اسرار حقیقتی را که مسکوت عنه علماء رسوم و عوام الناس است، می‏فهمد و بقول عارف شیراز لسان الغیب:

حلاج بر سر دار،این نکته خوش سراید از شافعی مپرسید،امثال این مسایل

چنین انسانی که بتطهیر باطن توفیق یافته،به‏"عین الحق‏"بر هر چه بنگرد،وجه‏ احدیت را می‏بیند و بمنطوق:

اینما تولوافثم وجه الله)

با هر شیئی و در هر شیئی و قبل و بعد هر شیئی،وجه قیومیت حق را می‏نگرد،و وجود واحد را در حقیقت خود بدون‏ تغییر و تبدبیل می‏یابد و برای ممکنات فقیر،در جنب خداوند یکتای غنی بقدر پشیزی‏ اعتبار قائل نیست،و این پست و بلند و شریف و ذلیل بودن ظواهر را غیریت ذاتی‏ نمیداند و در مقام خرق حجاب و رفع اعتبارات امکانی،وحدت حقیقی وجود را با تمامی‏ شئون خود ملاحظه می‏کند و بقول مولانا بلخی:

رو مجرد شو،مجرد را به‏بین‏ دیدن هر چیز را شرط است این

خواجه طوسی-استاد البشر-در توضیح معنی عبارات حلاج و پیر بسطام در کتاب‏ اوصاف الاشراف مذکور میفرماید:(آنکس که گفت

(انا الحق)

و آنکس که گفت

(سبحانی‏ ما اعظم شأنی)

نه دعوی الهیت کرده‏اند،بل دعوی نفی‏انیت خود و اثبات انیت غیر خود کرده‏اند).

در عبارت خواجه باید تأمل کرد که چون پس از نفی انیت خود،غیر خودی وجود ندارد تا انیتی برای او محقق باشد بنابراین انیت برای حضرت حق ثابت است،چنانکه‏ در همین قطعه منقول از حلاج آمده است:

أ أنت،أم أنا،هذا فی آلهین‏ حاشاک حاشاک،من اثبات اثنین

در توحید کامل،اعتقاد به(من یا تو)اثبات گونه‏ای از دو بیتی است که خود مبدأ کثرت و چندگانگی می‏باشد و حلاج پس از انکار آن،در مقام فنا و انقطاع کلی از ما سوی الله‏ معتقد به وحدت حقیقی وجود و نفی کثرت و رفع انیات و تعینات امکانی بوده است،زیرا مراتب سه‏گانه فنا را که نخستین آن فنای افعال عبد در فعل حق و دو دیگر فنای صفاتش‏ در صفات حق و آخرین آن مرتبه فنای ذات عبد در ذات حقتعالی است طی کرده،در مرتبه‏ نخست فعلی در عالم وجود بجز فعل حق نمی‏بیند و در دوم همه صفات امکانی را در صفات حق مضمحل می‏یابد و در مرتبه آخر بجز حضرت حق هیچ وجودی را نمی‏بیند و در این مقام است که

انا الحق

گفته و فانی عن الفناءو باقی ببقای حقی گردیده است.